

معناشناسی توصیفی تکامد اسمی منهاج و آسیب‌شناسی سه ترجمه‌ی آن (میبیدی، مکارم شیرازی و انصاریان)

صدیقه افتاده¹

عباس همامی²

(تاریخ دریافت مقاله: 98/2/24 - تاریخ پذیرش مقاله: 98/6/16)

چکیده

فهم قرآن و معنای آن در گرو فهم مفرده‌ها و مفاهیمی است که زنجیروار به هم پیوسته و در ارتباطند. تکامد اسمی دسته‌ای از واژه‌های قرآن هستند که تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته‌اند. لذا از نظر اهمیت به دلیل دشواری در فهم، نیاز به معناشناسی دارند. بر همین اساس لازمه فهم واژه‌های تکامد، بررسی و شناسایی ساختار، ریشه و واکاوی معنای آنها در کتب لغت و بررسی روابط هم‌نشینی و جانشینی می‌باشد؛ تا هم ابزار شناخت درست و دقیق قرآن فراهم گردد و هم ترجمه‌ها و تفسیرهایی که با بی‌توجهی معنای این کلمات دچار لغزش شده‌اند، آسیب‌شناسی گردند و در نتیجه الگویی مناسب برای معنا و ترجمه آنها ارائه گردد. بنابراین در مورد واژه منهاج در آیه 48 سوره مبارکه المائده به عنوان یک واژه تکامد اسمی مراحل فوق طی گردید و معنای واقعی آن با توجه به ریشه، ساختار از دل کتابهای لغوی بیرون کشیده شده؛ و مفهوم آن با عنایت به سیاق و روابط هم‌نشینی با واژه شرعه و روابط جانشینی با واژگانی که از لحاظ معنایی شبیه به واژه منهاج بودند از قبیل: صراط، سبیل، نجد، فج، حبک، جدد و ربیع بررسی شده است نتیجه آن که اگرچه واژگان به ظاهر مترادف معنایی دارند اما این مترادف نسبی بوده و مطلق نیست. بلکه هر واژه‌ای از لحاظ خصوصیت معنایی مفهومی مستقل از دیگر واژه‌ها دارد و واژه منهاج نیز به معنای راه روشن و آشکار است. و در نهایت سه ترجمه (میبیدی، مکارم شیرازی و انصاریان) از واژه مذکور مورد آسیب‌شناسی قرار گرفته‌اند و ترجمه پیشنهادی نگارنده بیان گردیده است.

کلید واژه‌ها: معناشناسی توصیفی، تکامد اسمی، منهاج، آسیب‌شناسی ترجمه، روابط هم‌نشینی و جانشینی

1. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
m_s_ofdadeh99@yahoo.com
2. استاد گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول):
info@hemamia.ir

1- بیان مسأله

روشن است که شناخت درست و دقیق قرآن مجید، امری مهم و ضروری می‌باشد. و آغاز آن، بررسی و شناسایی واژگان است. بسیاری از واژگان قرآن از بسامد والایی برخوردارند. این دسته از الفاظ آشنا و مأنوس بوده؛ و بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. از این دسته از الفاظ می‌توان به الفاظ ایمان، اسلام، دین، تقوی و... اشاره کرد. هر چند کثرت کار در زمینه این الفاظ، به معنای بی‌نیازی از پژوهش‌های وسیع و دامنه‌دار در این زمینه نیست، ولی واقعیت امر این است که توجه بیش از حد به دسته‌ای الفاظ، سبب عدم توجه کافی به دسته‌ای دیگر از الفاظ گشته؛ یا دست کم کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این دسته از واژگان به واژگان تکامد معروف هستند. یعنی واژگانی که کاربرد آنان در قرآن بیش از یک بار نیست. که یکی از این واژگان، منهاج است.

معنای دقیق قرآنی این واژه در وهله اول از طریق خود قرآن کریم و بافتی که کلمه مورد نظر در آن به کار رفته است؛ میسر خواهد بود. سپس می‌توان با مراجعه به فرهنگ‌های لغات و روابط هم‌نشینی و جانشینی (معناشناسی توصیفی) جهت استخراج دقیق تر معنای واژه مورد نظر گام برداشت. با توجه به جایگاه والای کلمه، پژوهشگر در این مقاله سعی دارد که به این سؤال پاسخ دهد که واژه تکامد اسمی منهاج با تاکید بر علم معناشناسی توصیفی چه مفهومی را تداعی می‌کند، و مترجمان، ترجمه‌ی درستی از آن ارائه داده‌اند یا خیر؟

2- مقدمه

شناخت قرآن و فهم معنای آن در گرو فهم واژه‌ها و مفاهیمی است که مانند دانه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند. تکامد اسمی دسته‌ای از واژه‌های قرآن هستند که تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته و تعداد آنها از نظر بسامد فراوانند و از نظر اهمیت به دلیل دشواری در فهم، نیاز به معناشناسی دارند. معناشناسی (semantics) یکی از رهیافت‌های نوین در حوزه

زبان‌شناسی می‌باشد که به مطالعه واژگان در بافت جملات و عبارات می‌پردازد تا از این طریق معنای آنها مورد واکاوی و شناسایی واقع شوند تا هم ابزار شناخت درست و دقیق قرآن فراهم گردد و هم ترجمه‌ها و تفسیرهایی که با بی‌توجهی معنای این کلمات دچار لغزش شده‌اند، آسیب‌شناسی شوند و در نتیجه الگویی مناسب برای معنا و ترجمه آنها ارائه گردد.

از آنجایی که از کارآمدترین روش‌ها برای فهم معنای واژه‌های قرآن، همین مطالعات معناشناسی است. در این پژوهش از معناشناسی توصیفی برای استخراج معنا و مفهوم واژه تکامد اسمی منهاج در قرآن کریم استفاده شده و سعی شده تا نقش و اهمیت این واژه در نظام قرآن کریم تبیین گردد. همچنین آسیب‌شناسی ترجمه این واژه در سه ترجمه ناصر مکارم شیرازی، رشیدالدین میبدی و حسین انصاریان بررسی شده است.

معناشناسی را مطالعه علمی معنا دانسته‌اند، همانطور که زبان‌شناسی را مطالعه علمی زبان می‌دانند؛ لذا منظور از مطالعه علمی، بررسی یک پدیده در چارچوب یک نظام، به دور از هر پیش‌انگاری می‌باشد که بتوان درستی و نادرستی آن را محک زد (صفوی، 25).

پرداختن به تمام معانی و نشانه‌ها اعم از زبانی و غیر زبانی در حیطه علم نشانه‌شناسی است. لذا علم معناشناسی فقط در حیطه معنای زبانی (معنایی که از کلام و گفتار و جملات و کلمات و اصوات دریافت می‌گردد) به کنکاش می‌پردازد (نک: همو، 30). و علم معناشناسی هم می‌تواند توصیفی باشد و هم تاریخی. منظور از علم معناشناسی توصیفی، وصف معانی یک زبان در یک دوره خاص و مشخص، بدون در نظر گرفتن تحولات تاریخی معانی آن زبان است. (نک: فهمی الحجازی، 131).

و واژه تکامد (اللفظ الوحيد أو اللفظ الفريد) به کلمه‌ای اطلاق می‌شود که تنها یک بار در سراسر یک متن به کار رفته باشد. بنابراین به واژه‌ای که تنها یک بار در متن قرآن کریم به کار رفته باشد و هیچ مشتق یا خانواده‌ای از آن در متن قرآن نباشد، تکامد قرآنی می‌گویند (کریمی‌نیا، 248). این تعریف را دیگر علما و اندیشمندان اسلامی از جمله باسَم سعید البسومی نیز بیان کرده‌اند (راتب المصری، 10).

3- بررسی لغوی واژه تکامد منهاج

واژه منهاج تکامدی اسمی است که در آیه 48 سوره مبارکه المائده به شرح زیر ذکر شده است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (المائده، 48).

ماده «ن ه ج» در سه معنا به کار رفته است که به نظر می‌رسد همه به یک اصل باز گردد؛ این سه معنا عبارت است از:

یک. لغویان یکی از معنای ریشه «ن ه ج» را وضوح و آشکاری دانسته‌اند: «طریق نَهَج» یعنی راه پهن و آشکار و هنگامی که چیزی آشکار گردد، گویند: «نَهَجَ یا أَنْهَجَ الأمرُ» و وقتی راهی هموار می‌شود، گویند: «اسْتَنْهَجَ الطريقُ». هم‌چنان‌که به راه آشکارتر و پیداتر «منهَج الطريق» و «منهَاج» گویند (الجوهری، 346/1؛ ابن‌منظور، 383/2).

شایان ذکر است کلمه نهج در مثال‌های مذکور، ساکن الهاء است. اما اگر «های» این واژه و دیگر اشتقاقات آن متحرک (فتحه) باشد، به معنای دوم خواهد آمد که در ذیل بررسی شده است. دو. معنای دوم ماده «ن ه ج»، نفس تنگی و نفس نفس زدن است. وقتی انسانی یا حیوانی در اثر حرکت و دویدن شدید به تنگی نفس دچار شود، می‌گویند: «نَهَجَ الإنسانُ أو الكلبُ» و «أَنْهَجْتُ الدَّابَّةَ»، یعنی: چهارپا را چنان دواندم که به نفس نفس افتاد (ابن‌سیده، 312/1، زبیدی، 252/6). سه. معنای سوم ماده نهج پوسیدگی و فرتوتی است که بیشتر بر پوسیدگی جامه و لباس اطلاق می‌شود، به شکلی که تار و پود آن نازک شده، اما هنوز گسسته نشده باشد: «نَهَجَ یا نَهَجَ یا نَهَجَ یا نَهَجَ یا نَهَجَ الثوبُ»، یعنی: جامه پوسیده شد و «أَنْهَجْتُ الثوبَ» یعنی آن را پوسیده کردم. به جامه‌ی پوسیده نیز «نَهَجَ» و «مُنَهَجَ» گویند (نک: ابن‌منظور، 384/2؛ کراع النمل، 474/1).

محمدحسن حسن جبل معتقد است که می‌توان تمامی وجوه و معانی مذکور ماده نهج را به یک اصل مهم و محوری بازگرداند و آن عبارت است از گشایش میان چیزی برای کنار زدن زمختی‌ها و سختی‌ها و خشونت‌ها؛ به عنوان مثال در پوسیدگی جامه در واقع تنیدگی و ستبری تار و پود آن از میان می‌رود و پارچه، نرم، سست و متخلخل می‌گردد. راه نیز که با گام نهادن مردمان و چهارپایان در یک مسیر ایجاد می‌شود، هر چه رفت و آمد در آن بیشتر شود، سنگ‌های بزرگ و زمختش کنار رفته، برجستگی‌های تیز از میان می‌رود و خطّ راه آشکارتر می‌گردد. همین‌طور چهارپایان نیز وقتی که رها شوند و به تعبیر عربی (نهجت الدابه) سترگی‌های پشت و بدن آنان از بین رفته و پشتشان صاف و هموار می‌گردد. منهج به راه راستی گفته می‌شود که کجی و انحراف‌های آن از بین رفته و از این رو آشکار و وسیع گشته است (حسن جبل، 2271/4).

از دیدگاه مصطفوی اصل واحد در این ماده همان امر واضح آشکار مادی یا معنوی است؛ خواه در راه یا برنامه یا هر جریان دیگری باشد و از مصادیقش راه روشن، امر آشکار و مشخص، برنامه واضح جامع و دین روشنگر است. به این ترتیب نهج نمی‌تواند به معنای مجرد طریق یا راه باشد، زیرا در زبان عربی تعبیر «طریق نهج» وجود دارد، در این صورت اگر نهج را به معنای راه بگیریم؛ اشتباه و غیر قابل مفهوم خواهد بود، زیرا وصف طریق (راه) با خود (راه که اگر نهج را به معنای صرف راه بگیریم)، اشتباه و نادرست خواهد بود. پس اصل معنای ماده هر چیز واضح و روشنی است. اما مفاهیم پوسیده شدن، تنگی نفس، مبالغه در چیزی یا سرگشتگی و حیرانی به این لحاظ است که گویا پوسیده شدن و تنگی نفس و سرگشتگی به وضوح و آشکاری در موارد مذکور قابل مشاهده است (نگ: مصطفوی، 285/12).

منهج وسیله یا روشی است که موجب وضوح و آشکاری در کاری یا چیزی خواهد شد. منهج نیز مانند مصباح به معنای مسیر و راه روشن، آشکار و واضح است. با این وصف از دیدگاه مصطفوی وضوح و آشکاری معنی کانونی یا مرکزی است که تمامی معانی

و تقسیمات ماده نهج را تحت پوشش گسترده خویش قرار خواهد داد. به دیگر سخن در معانی واژه منهج همچون راه آشکار، تنگی نفس، پوسیدگی جامه، وضوح و آشکاری یک امر را می‌رساند، لذا در تمامی معانی حاشیه‌ای معنای کانونی و مرکزی لحاظ می‌گردد و پیوندی بین این معانی وجود دارد.

در جمع‌بندی دیدگاه لغت شناسان گفتنی است که منهج بر صرف راه یا طریق اطلاق نمی‌گردد، بلکه منهج، به معنای راه روشن و آشکار می‌باشد.

4- واژگان با روابط جانشینی

واژگانی که از لحاظ معنایی می‌توانند جانشین واژه منهج گردند عبارتند از: صراط، سبیل، طریق، فجّ، نجد، جُدّد، حُبک، ریع، و شرعه. البته لازم به ذکر است که این واژگان مترادف معنایی به طور نسبی دارند نه مطلق.

4.1. صراط

واژه "صراط"، چهل و پنج بار در آیات مختلف قرآن تکرار شده؛ که در تمام موارد مذکور به صورت مفرد آمده است (تنها واژه‌ای است که در این حوزه معنایی مفرد بوده؛ و جمع ندارد)، و در حدود سی و سه آیه با صفت "مستقیم" و یازده آیه با صفات عزیز و حمید و انعمت علیهم توصیف شده؛ و تنها یک بار با واژه جحیم وصف گردیده است (نک: فواد عبدالباقی، ذیل ماده)

این واژه از ماده صاد و راء و طاء به معنای راه می‌باشد (ابن فارس، 349/3) که صراط را هم با صاد و هم سین خوانده‌اند و هر دو را به یک معنا دانسته‌اند. و برخی صراط و سراط و زراط را به معنای راه گرفته‌اند (جوهری، 1139/3) و ابن منظور به نقل از ازهری می‌گوید: یعقوب آن را با حرف (س) می‌داند که به خاطر قریب المخرج بودن (ص - ط) حرف (س) به (ص) تبدیل شده است. (ابن منظور، 340/7). و السَّراط: راهی هموار

و آسان گذر، که اصل اش از "سَرَطْتُ الطَّعَامَ وَ زَرَدْتُه" می‌باشد یعنی غذا را به راحتی بلعیدم. (راغب اصفهانی، 407 حسن جبل، 998/2) راغب صراط را به معنای راه راست و مستقیم گرفته، (همو، 407) و اما مصطفوی اصل واحد در این ماده را همان راه روشن وسیع و گسترده مادی یا معنوی دانسته و نیز برخلاف نظر دیگر لغت‌شناسان کلمه صراط را مستقل از سراط می‌داند و می‌گوید: قابل تبدیل به سراط نمی‌باشد و هیچ اشتقاقی برای صراط وجود ندارد و قرائت به سراط هم جایز نیست. و صراط خیابانی واضح و آشکار است و صراط حق، همان صراطی است که به سعادت و کمال و رستگاری و حقیقت منتهی می‌شود و صراط مستقیم راهی است که کجی و انحرافی در آن نیست. (مصطفوی، 277/6) و در معجم الاشتقاقی هم به معنای راه آشکار آمده که معنای محوری همان گذشتن و عبور در راه ممتد به آسانی و سهولت است. (حسن جبل، 998/2)

بنابراین از مجموع نظرات لغویون و با توجه به وصف مستقیم برای واژه صراط، چنین به دست می‌آید که صراط تنها یک راه است و راه مستقیم و ممتد و روشن که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست و سالک در این راه به آسانی و سهولت منتهی به خدا می‌گردد. و در حقیقت شاهراهی است که به خیر و سعادت منتهی می‌شود.

2.4. سبیل

واژه "سبیل" با مشتقاتش 169 بار در قرآن کریم به کار رفته است. (عبدالباقی، ذیل ماده) و از ریشه سین، باء و لام به معنای راه می‌باشد که هم برای مذکر و هم مؤنث بکار می‌رود (فراهیدی، 263/7؛ جوهری، 1724/5؛ ابن منظور، 319/11) و راغب آن را راهی نرم می‌داند که آسان گذر و هموار است و واژه "سبیل" برای هر چیزی که به وسیله آن به چیز دیگری، چه خیر و چه شر، رسیده می‌شود؛ به کار می‌رود. و نیز به راه مستقیم و اقامه شده با دلیل هم تعبیر می‌شود (راغب اصفهانی، 395/1) ابن فارس آن را از اصل واحد به معنای ارسال و فرستادن چیزی از بالا به پایین و بر امتداد چیزی می‌داند. (ابن

فارس، 129/3) و سیبیل همان راه است و به خاطر امتدادش به سیبیل نامگذاری شده است. (همو) و حسن جبل نیز معنی محوری آن را امتداد به سوی پایین همراه با اتصال می‌داند مانند لباسی که بر زمین کشیده می‌شود (حسن جبل، 952/2)

بنابراین از مجموع نظرات لغت شناسان چنین حاصل می‌شود که سیبیل به معنای عام راه اعم از راه هدایت (خیر) و راه ضلالت (شر) گفته می‌شود. چون برخلاف واژه صراط این واژه هم به صورت مفرد و هم به شکل جمع سُبُل آمده است که بیانگر راههای متعدد می‌باشد.

3-4. طریق

واژه "طریق" چهار بار در قرآن کریم کاربرد داشته است (عبدالباقی، ذیل ماده) که از ماده طاء، راء و قاف دارای چهار اصل می‌باشد: 1- آمدن غروب 2- زدن و کوبیدن 3- جنسی از نرمی چیزی 4- چسباندن چیزی بر چیزی (ابن فارس، ج 3/449)

و اکثر لغت‌شناسان آن را به معنای سیبیل و راه گرفته‌اند و آن برای مونث و مذکر به طور یکسان به کار می‌رود و جمع آن اَطْرِقَه و طُرُق می‌باشد. (جوهری، 1513/4؛ ابن سیده، 273/6؛ حسن جبل، 1324/3) راغب نیز طریق را راهی که با پا پیموده و زده می‌شود؛ معنا کرده و بر این باور است که واژه "طریق" برای هر روشی که انسان در کاری خوب یا ناپسند در پیش می‌گیرد استعاره شده است، طَرِيقَة مِنَ النَّخْلِ: ردیف طولانی درختان خرما است که تشبیهی برای ادامه یافتن راه است. و الطَّرُقُ در اصل مثل "الضَّرْب" (زدن)، اما اخصّ از "ضرب" می‌باشد، زیرا الطَّرُقُ، نوعی زدن و ضربه وارد کردن بر چیزی است، مثل زدن آهن با مِطْرَقَة (بتک) و این معنی در "طرق" همانند "ضرب"، وسعت پیدا می‌کند و از این معنا عبارت: طَرُقُ الحَصَى: با سنگ فال گرفتن در کهنانت و فالگیری استعاره شده است. (راغب اصفهانی، 518/1)

و حسن جبل معنای محوری را امتداد چیزی تازه و نرم در خلال طولی با نیروی داخلی یا فشار خارجی می‌داند و در "طریق" با فشار، زمین فرورفته پیوسته‌ای ایجاد می‌کند بخاطر

همین بدین معنا آمده است. (حسن جبل، 1324/3) میرلوحی می‌نویسد: "طریق" حکم جنس و سایر واژه‌های مترادف، حکم نوع برای آن محسوب می‌شود (میرلوحی، 329). بنابراین به نظر می‌رسد که طریق همان راهی است که با پای پیاده می‌توان آن را طی کرد زیرا هنگام راه رفتن پا به زمین کوبیده می‌شود و خاک نرم زمین بر اثر فشار پا امتداد پیدا می‌کند.

4-4. فجّ

واژه "فجّ" با مشتقاتش سه بار در قرآن کریم آمده است. (عبدالباقی، ذیل ماده) و "فجّ" از اصل فاء، جیم و جیم به معنای راه وسیع می‌باشد که بر گشودن و گشایش دلالت دارد. (ابن فارس، 437/4) و لغویون آن را به معنای راه وسیع میان دو کوه گرفته‌اند و جمعش فِجَاج است (فراهیدی، 24/6؛ ابن منظور، 338/2؛ جوهری، 333/1) و راغب دره و شکافی که میان دو کوه است، را فجّ نامیده و گوید: در راه وسیع هم بکار می‌رود. (راغب اصفهانی، 625/1) و اصل واحد در این ماده، گشایش آشکار بین دو طرف است. و از مصادیقش راه روشن معین بین دو کوه یادگر خشکی از وسط صحرا و... است (مصطفوی، 31-30/9) پس فجّ عموماً برای راه وسیع (بهن و طولانی) بکار می‌رود البته راه وسیعی که بین دو کوه یا خشکی در صحرا و غیره باشد چون در این ماده مفهوم گشودن و گشایش وجود دارد که اصولاً شکاف و گشایش بین دو چیز اتفاق می‌افتد.

4-5. نَجْد

این واژه تنها یک بار در آیه 10 سوره البلد «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» آمده است (عبدالباقی، ذیل ماده). از ریشه نون، جیم و دال یک اصل دارد و به معنای برتری، قوت، اشراف و چیرگی داشتن (بلندی و ارتفاع) می‌باشد. (ابن فارس، 391/5) جمع آن أَنْجُد، أَنْجَاد، نَجَاد و نُجُود می‌باشد (ابن سیده، 335/7؛ ابن منظور، 413/3) و خلیل بن احمد آن را

خلاف پستی و فرو رفتگی می‌داند (فراهیدی، 83/6) و جوهری می‌گوید: به مکان و راه بلند، "تجد" گفته شده؛ زیرا در مقابلش "تهامه" یعنی زمین پست و فرورفته وجود دارد. (جوهری، 542/2) و راغب هم به معنای جای مرتفع و بلند و پرتگاه گرفته (راغب اصفهانی، 791/1)، البته برخی اوصاف شدت و چیرگی (همو)، سفت و سخت و همسطح بودن (ابن منظور، 413/3) را نیز بیان کرده‌اند. و مصطفوی همانند ابن فارس اصل واژه را به معنای "بلندی و ارتفاع" گرفته است. (مصطفوی، 37/12) و قرشی می‌نویسد: مراد از نجدین در آیه، راه خیر و شر و حق و باطل می‌باشد که از لحاظ ظهور و آشکار بودنش به دو مکان مرتفع و بلند تشبیه شده‌اند (قرشی، 14/7).

بنابراین از بررسی مجموع نظرات لغت‌شناسان چنین به نظر می‌رسد که واژه "تجد" به معنای راه مرتفع و بلند باشد که در اصل این ماده نیز این بلندی و ارتفاع به چشم می‌خورد.

4-6. جدد

واژه "جدد" تنها یک بار در آیه 27 سوره فاطر «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ» بکار رفته است (عبدالباقی، ذیل ماده). و ابن فارس آن را از ریشه جیم، دال و دال دانسته، و سه اصل برایش قائل است: 1- عظمت و بزرگی 2- بهره 3- قطع و بریدن (ابن فارس، 406/1).

لغت‌شناسان جمع "جُدّه" را "جُدَد" و به معنای "ساحل دریا"، خطوط و راهها (ابن منظور، 108/3)، راهی در آسمان و کوهها، (همو) راه روشن کوهستانی (راغب اصفهانی، 188/1)، زمین سفت و سخت (جوهری، 452/2)، زمین سفت و هموار (راغب اصفهانی، 188/1) و بخشی از یک چیز که رنگ آن با رنگ سایر بخش‌های آن متفاوت می‌باشد مانند خطی که بر پشت الاغ است و راههایی که دارای رنگ‌های متفاوت با رنگ کوه می‌باشند؛ (جوهری، 452/2) گرفته‌اند. راغب الجُدّه را به معنای راه ظاهری گرفته (راغب اصفهانی، 188/1) ولیکن زبیدی آن را راه از هر چیزی می‌داند که آن، راه مجازی است (زبیدی، 379/4) یعنی راه‌های تخیلی در کوه‌ها و آسمان‌ها. مصطفوی اصل واحد در این

ماده را مقام حاصل شده از جلال و عظمت و قدرت می‌داند (مصطفوی، 71/2) و می‌گوید: آن خطوط داخلی، ذخائر پوشیده، گنج‌ها و معادن مختلف رنگارنگ می‌باشد که مراد راه ظاهری و معابر موجود در کوهها نیست (همو، 73/2).

قرشی می‌نویسد: "جدد به معنای تکه‌ها و قسمتهاست خواه آن را جمع جدید بگیریم و خواه جمع جدّه یعنی: کوهها تکه‌های سفید و سرخ و سیاه شدیداند و رنگهای مختلف چون «بِیضٌ و حُمْرٌ و غَرَابِیبٌ» دارند که صفت «جُدْدٌ» هستند و مراد از آنها همان تکه‌هاست و چون کوهها به وسیله اختلاف رنگ از یکدیگر جدا و بریده شده‌اند لذا به آنها جدد اطلاق گردیده است" (قرشی، 22/2).

بنابراین از مجموع این نظرات مذکور بدست می‌آید که واژه جدد به معنای خطوط و راههایی در کوهها و آسمانهاست که متلون و رنگارنگ هستند و به همین دلیل جلوه‌نمایی می‌کنند.

7-4. حُبْک

واژه "حُبْک" جمع "حِبْاک" یک بار در آیه 7 سوره الذاریات «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ» آمده است (عبدالباقی، ذیل ماده). این واژه از ریشه حاء و باء و کاف دارای یک اصل است و آن استواری چیزی در امتداد و پیوستگی می‌باشد. (ابن فارس، 130/2) اصل ریشه حُبْک یا از عبارت بعیر مَحْبُوک القری یعنی شتر قوی که به شدت نشخوار می‌کند و غذا در دهانش به سرعت می‌گردد، است و یا از عبارت اَحْتِیَاک یعنی دامن به کمر محکم زدن و یا بستن است؛ گرفته شده. (همو؛ راغب اصفهانی، 217) و هو شد الإزار؛ یعنی بند شلوار را محکم بست. (ابن فارس، 130/2) و مفردش را حَبِیکَة (همو؛ ابن سیده، 48/3؛ ابن منظور، 48/10) و حِبْاک می‌دانند (جوهری، 1578/4) لغت شناسان معناهای مختلفی برای واژه در نظر گرفته‌اند حُبْک را به معنای راهها، و مراد از راهها، را نیز راههای ستارگان دانسته‌اند (طریحی، 261/5؛ جوهری، 1578/4؛ مصطفوی، 187/2). حِبْک السماء را راههای آسمان معنا نمودند (ابن سیده، 48/3). راهی در رمل و شنزار بر اثر وزش باد ایجاد

می‌شود و به آبراهه‌ها و موجهای کوچکی که در هنگام وزیدن آب بر آب راکد ایجاد می‌گردد و به زره آهنی و موج و شکن شکن‌های مونیز حُبُک گفته می‌شود (جوهری، 1578/4؛ ابن منظور، 48/10؛ مصطفوی، 187/2). راغب در معنای آیه وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ گوید: یعنی آسمانی که دارای راههایی می‌باشد، و برخی از مردم برای آسمان راههای محسوسی به وسیله ستارگان و کهکشان تصور کرده‌اند و بعضی دیگر آن را به راههای عقلانی که بوسیله احساس و بصیرت و اندیشه تصور می‌شود؛ تعبیر کرده‌اند (راغب اصفهانی، 217). مصطفوی حقیقت این ماده را مفهومی مرکب از استواری و امتداد می‌داند مانند راههای منظم و سازماندهی شده و راههای مستقیم استوار و ... و الْحُبُکِ را به معنای راههایی برای آسمان گرفته، و مقصود از این راهها را، یا راههای محسوسی می‌داند که مسیر سیارات می‌باشد و یا راههای عقلی که مردم با پیمودن آن به معرفت و شناخت می‌رسند و یا ستارگانی که راههایی برای آنهاست. (مصطفوی، 187/2) و در معنای آیه وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ عده‌ای گویند: صاحب آفرینش نیکو و استوار، و برخی به معنای راههای نیکو گرفته‌اند (ابن فارس، 130/2؛ ابن سیده، 48/3).

بنابراین از مجموع این نظرات چنین به دست می‌آید که واژه حُبُک به معنای راهی که باد در شن و آب راکد به وجود می‌آورد، است اما در آیه مذکور به معنای راه آسمانی (راه ستارگان) می‌باشد.

4-8. ربیع

واژه "ربیع" یک بار، در آیه 128 سوره الشعراء «أَتَبَّتُونَ بِكُلِّ رِبْعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ» بکار رفته است (عبدالباقی، ذیل ماده). الرِّبْعُ از ریشه راء، یاء و عین دارای دو اصل است: 1- ارتفاع و برتری 2- رجوع و برگشتن. که معنای اولی همان ارتفاعی از زمین است که مورد بحث در آیه می‌باشد (ابن فارس، 467/2) که الرِّبْعُ مفردش رِبْعَةٌ، جمعش رِبَاعٌ (همو؛ طریحی، 341/4؛ جوهری، 1224/3) و أُرْيَاعٌ و رُبُوعٌ (ابن سیده، 242/2) است

و لغویون آن را به معنای راه، کوه، مکان مرتفعی از زمین (ابن فارس، 468/2؛ طریحی، 341/4؛ جوهری، 1224/3؛ ابن سیده، 242/2) گرفته‌اند. و فراهیدی و ابن سیده گویند: الرَّيْحُ: به معنای راهی است که پیموده شود یا نشود (فراهیدی، 244/2؛ ابن سیده، 242/2). و راغب هم آن را به جای بلندی که از دور نمایان باشد، معنا کرده؛ (راغب اصفهانی، 372/1) و ابن سیده هم به مکان مرتفع، آبراهه دره که از هر مکان مرتفع و بلندی است، و الرَّيْحُ و الرَّيْحُ: را به راه نیمه باز در کوهها نیز معنا نموده است و در مورد آیه مذکور گوید: و آن «بِكُلِّ رَيْحٍ» قرائت شده که در تفسیرش آمده: به هر مکان مرتفع و گفته شده بِكُلِّ فَجٍّ و بِكُلِّ طَرِيقٍ. (ابن سیده، 242/2) و الرَّيْحُ به فتحه و سکون به معنای نمو و زیادت و رشد است (همو؛ طریحی، 341/4) و رَيْحَانٌ كُلُّ شَيْءٍ: آغاز هر چیز که از آن ظاهر می‌گردد. و به‌طور استعاری به زیادتی و دستاوردها نیز "رَيْح" گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، 372/1)

از مجموع نظرات اهل لغت چنین حاصل می‌شود که واژه ریح، غالباً بر راهی اطلاق می‌گردد که در بلندی‌ها کشیده شده است. و در اصل مشتق از رَاعٍ رُيُوعًا، و رِباعًا (رشد و نمو یافت و زیاد گشت) می‌باشد و نیز به معنای سرزمین مرتفع و به معنای طریق (راه) کاربرد داشته است ولیکن در آیه مذکور به معنای راه می‌باشد البته راهی که در بلندیها باشد. بنابراین از بررسی واژگان حوزه راه به عنوان واژه های جانشین منهاج می‌توان به طور خلاصه چنین بیان نمود که:

صراط: یعنی راه مستقیم و ممتد که در حقیقت شاهراهی است که به خیر و سعادت منتهی می‌شود.

سبیل: به معنای عام راه اعم از راه هدایت (خیر) و راه ضلالت (شر) گفته می‌شود.

طریق: همان راهی است که با پای پیاده می‌توان آن را طی کرد.

فجّ: راه وسیعی که بین دو کوه یا خشکی در صحرا و غیره باشد.

نجد: راههای مرتفع و بلند.

جُدد: خطوط و راههایی در کوهها و آسمانهاست که متلون و رنگارنگ هستند.
 حُبُک: به معنای راهی که باد در شن و آب راکد به وجود می‌آورد، است اما در آیه مذکور به معنای راه آسمانی (راه ستارگان) می‌باشد.
 ریح: بر راهی که در بلندی‌ها کشیده شده، گفته می‌شود.
 منهج: راه روشن و آشکار
 و شرعاً: که در بررسی مترادف یا عدم مترادف آن، منهج به تفصیل بررسی خواهد شد.
 با توجه به خصوصیات واژگان مذکور پی می‌بریم که همه واژگان به معنای راه هستند ولی به معنای راه روشن و آشکار نیستند که به عنوان مترادف مطلق آن را جانشین واژه منهج نماییم.

5- واژه منهج با توجه به سیاق لفظی آیه شریفه و علم معناشناسی (بر محور هم‌نشینی)

مشهور این است که عطف مقتضی مغایرت است، پس عطف منهج بر شرع در آیه شریفه «لَكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِئًا» مقتضی تفریق بین آن دو می‌باشد. البته این نظر نیز از دیدگاه علم زبانشناسی و معناشناسی نوین نیز قابل قبول است، به طوری که بر اساس نظریه های زبانشناسی جدید هیچ دو واژه‌ای در هیچ زبانی به عنوان مترادف کامل و صد در صد همدیگر به کار نمی‌روند. البته این گفتار به معنای عدم وجود صد در صد مترادف کامل نیست، بلکه مترادف مطلق و کامل در هر زبانی شاید به عدد انگشتان دست باشد.
 در تعریف مترادف گفته‌اند: «آ» مترادف «ب» است، زمانی که «آ» متضمن «ب» و «ب» متضمن «آ» باشد. به عنوان مثال می‌توان به مترادف دو واژه «ام - والده» در زبان عربی اشاره کرد، از دیگر مثال‌های مترادف واژه‌های «عام - سنه - حول» است.

ترادف نیز خود بر دو نوع است: 1) ترادف تام یا کامل؛ 2) ترادف غیر تام یا ناقص.
 منظور از ترادف تام یا ترادف کامل ترادفی است که دو واژه یا دو عبارت مورد نظر در تمامی سیاق‌ها و استعمال‌ها بتوانند جایگزین یکدیگر شوند. این نوع ترادف بسیار نادر

است و شاید در هر زبانی به اندازه انگشتان دست باشد. اما مترادف ناقص یا غیر تام مترادفی است که کلمات مترادف در بعضی از سیاق‌ها و استعمالات - و نه در تمامی آنها - بتوانند جایگزین یکدیگر بشوند (در این باره رجوع کنید به: عمر مختار، 98؛ الخولی، 95).

به عنوان مثال می‌توان به دو ترکیب «خداحافظ» و «خدانگهدار» اشاره کرد. جای شک نیست که این دو واژه از نظر مفهوم و معنا مترادفند، ولی آیا می‌توان در تمامی سیاق‌ها این دو واژه را به جای یکدیگر به کار برد؟

پاسخ منفی است. برای نمونه می‌توان گفت خدانگهدار و به جای آن از خداحافظ استفاده کرد. در این صورت هیچ مشکلی بین جایگزینی دو واژه با یکدیگر پیش نمی‌آید. ولی آیا می‌توان به جای خداحافظی از خدانگهداری استفاده کرد؟ جواب به طور حتم منفی خواهد بود.

با توجه به توضیحات مذکور بدون هیچ شکی دو واژه منهاج و شرعه نیز مترادف هم هستند، ولی مترادفی که بین این دو واژه وجود دارد مانند مترادف دو کلمه خداحافظی و خدانگهداری است، یعنی نمی‌توان دو واژه منهاج و شرعه را در تمامی سیاق‌ها به جای یکدیگر به کار برد، بنا به همین دلیل، بین دو کلمه، مترادف غیر تام یا ناقص وجود دارد. این دو واژه از آنجا که در تمامی سیاق‌ها همانند هم به کار نمی‌روند، حتما دارای تفاوت معنایی خواهند بود، لذا قول کسانی که قائل به اختلاف معنا و مفهوم دو واژه منهاج و شرعه هستند، از نظر زبانشناسی قوی و خدشه ناپذیر است.

اختلاف بین دو کلمه شرعه و منهاج از دو جهت قابل تبیین و تحلیل می‌باشد:

اول: شرعه و مشرعه به جایی از کناره رود یا دریا گفته می‌شود که آبی تمیز و متصل به آب رود و دریا دارد و انسان و حیوان از آنجا آب می‌نوشند (فراهیدی، 253/1). این کلمه از ریشه شرع و جز افعال شروع است، به این ترتیب باید شرعه را ابتدای راه گرفت، این در حالی است که باید گفت منهاج، به راه روشن و آشکار اطلاق می‌گردد.

نکته دیگر اینکه شرعه می‌تواند بر هر نوع راهی اطلاق گردد، چه راه روشن و چه راه

تاریک. در حالی که منہاج فقط برای راه گسترده و آشکار به کار می‌رود. با این وصف باید گفت شرعه اعم و منہاج اخص می‌باشد؛ یعنی هر منہاجی شرعه خواهد بود، ولی هر شرع‌ای منہاج نیست. در قرآن کریم نیز مواردی چند مانند نمونه مذکور به کار رفته است. خداوند در سوره بقره می‌فرماید:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى...» (البقره، 238)؛ بر نمازهایتان و خصوصاً نماز وسطی (نماز عصر) محافظت کنید....

در شاهد مذکور خداوند ابتدا کلمه صلوات را ذکر کرده است که تمامی نمازهای پنج‌گانه را در برمی‌گیرد، سپس با عطف والصلوة الوسطی (که همان نماز عصر است) جایگاه و مرتبه والایی به نماز عصر بخشیده است.

گروهی از لغویان و عربی‌دانان بر این باورند که دو واژه (منہاج و شرعه) مترادف‌اند و عطف آنها به یکدیگر از باب تأکید است و نه تفاوت معنا. آنان جهت اثبات دعوی خویش به قول حطیبه استناد می‌کنند که گفته است:

أَلَا حَبْدًا هِنْدًا وَأَرْضٌ بِهَا هِنْدٌ وَ هِنْدٌ أْتَى مِنْ دُونِهَا النَّأْيُ وَالْبُعْدُ
(الشیبانی التبریزی، 179/1).

ترجمه: هان چه نکوست هند و سرزمینی که او در آن می‌زیست! هند آمد در حالی که در برابرش مسیری طولانی قرار دارد.

نأی و بُعد هر دو به معنای دوری است که هیچ اختلاف معنایی نیز با یکدیگر ندارند. همچنین مثال دیگری که در این زمینه ذکر می‌کنند، این گفته عرب است:

فقد ترکتک ذا مال و ذا نسب (همان). ترجمه: من تو را در حالی رها کردم که دارای مال و ثروتی. واضح است که مال و نسب نیز هر دو به یک معنا و مفهوم است.

این دسته از لغت‌شناسان و علما معتقدند که دو واژه شرعه و منہاج نیز به یک معنا و مفهوم هستند و هیچ تمایز معنایی با یکدیگر ندارند و هر دو به معنای راه و استعاره از دین است. از سخنان سیوطی در کتاب الاتقان نیز مفهوم مذکور برداشت می‌شود (سیوطی، 239/3).

اما گروهی دیگری چون أبو العباس میرد بر این باورند که عطف دو لفظ به یکدیگر باید فایده‌ای داشته باشد که این فایده در تفاوت معنا آشکار می‌شود و از این رو شرعاً به معنای آغاز راه است و منهاج به معنای راه مستمر است (الزجاج، 184/2).

این نظر در واقع با دیدگاه‌ها و نظریات زیان‌شناسی جدید انطباق کامل دارد، زیرا جمع میان این دو واژه همان گونه که از میرد نقل شد، مقتضی تفاوت آنهاست. همچنین با توجه به سیاق آیه شریفه، و جداسازی هر دو واژه از یکدیگر باید گفت این دیدگاه قابل قبول‌تر است.

6- آسیب‌شناسی ترجمه‌های ارائه شده از واژه منهاج در آیه شریفه و ترجمه پیشنهادی

مترجمان قرآن کریم هر یک با توجه به ایده و فهم خود از قرآن کریم، ترجمه‌ای از واژه منهاج ارائه داده‌اند. در این مقام سه ترجمه را مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌دهیم، سپس ترجمه پیشنهادی خویش را در این باره نیز ذکر خواهیم کرد.

ترجمه رشیدالدین میبیدی

هریکی را از شما کردیم و نهادیم شریعتی ساخته و راهی نموده و اگر خدا خواستی همه شما را یک گروه کردی... .

ترجمه استاد ناصر مکارم شیرازی

برای هر کدام از شما آیین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحدی قرار می‌داد.

ترجمه حسین انصاریان

برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحدی قرار می‌داد... .

یکی از آسیب‌هایی که در ترجمه‌ها دامنگیر مترجمان است کاربرد واژگان عربی در ترجمه است. لذا در ترجمه این واژه دیده می‌شود که مکارم شیرازی دچار این آفت شده و منهاج را به طریقه که خود، کلمه‌ای عربی می‌باشد؛ ترجمه کرده است. این در حالی است

که دو مترجم دیگر (میبدی و انصاریان) در ترجمه واژه منهاج چنین مشکلی نداشته‌اند. البته میبدی راهی ترجمه کرده؛ نه راه روشن که به نظر جای اشکال می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی

برای هریک از شما راه و راه روشنی قرار دادیم.

با بررسی ترجمه‌های مذکور، نهایتاً باید گفت بهترین ترجمه برای منهاج همان راه روشن یا راه آشکار است. با این وصف هیچ یک از سه مترجم در ترجمه واژه منهاج اشتباه نکرده‌اند، اما واژه انتخابی استاد مکارم بنا به عربی بودن شاید در مقایسه با دو ترجمه دیگر دقیق نباشد. هر چند می‌توان ریشه این انتخاب را به خاطر عدم یافتن معادل دقیق و صددرصدی برای پاره‌ای واژگان و کلمات ترجمه شده دانست، زیرا زیادت کلماتی که در زبان مبدأ دارای مفهومی هستند که در زبان مقصد آن مفهوم معادل دقیق ندارند، اما به هر حال نمی‌توان کلمه عربی منهاج را با کلمه عربی دیگری (طریقت) معنی کرد، زیرا چنین چیزی بیشتر به دور شبیه است تا ترجمه، زیرا زمانی که منهاج به طریقت ترجمه شد، این سؤال را مطرح می‌کند که اکنون طریقت چیست؟ در میان سه ترجمه مذکور شاید ترجمه استاد حسین انصاریان دقیق‌تر و نزدیک‌تر به مراد باشد.

7- نتایج مقاله

از واکاوی در کتب لغت، و با عنایت به سیاق و بافت جمله و روابط هم نشینی با واژه شرعه و روابط جانشینی با واژگانی که از لحاظ معنایی شبیه به واژه منهاج بودند از قبیل: صراط، سبیل، نجد، فج، حُبک، جُد و ریع نتایج زیر حاصل می‌گردد:

1- همه واژگان این حوزه، به معنای راه هستند، ولیکن به معنای راه روشن و آشکار نیستند که به عنوان مترادف مطلق آن را جانشین واژه منهاج نمود.

2- اگرچه واژگان مذکور به ظاهر مترادف معنایی دارند، لکن این مترادف نسبی است و

مطلق نیست بلکه هر واژه‌ای از لحاظ خصوصیت معنایی، مفهومی مستقل از دیگر واژه‌ها دارد که با معناشناسی می‌توان بدان دست یافت.

3- در نهایت سه ترجمه (میبدی، مکارم شیرازی و انصاریان) از واژه مذکور مورد آسیب‌شناسی قرار گرفته‌اند که در برخی ترجمه‌ها به آن توجه شده؛ ولیکن برخی مترجمان نیز در این راه دچار لغزش گشته‌اند.

4- ترجمه پیشنهادی نگارندگان (راه روشن) نیز در پایان برای واژه منهاج بیان گردیده است.

کتابشناسی

1. قرآن کریم با ترجمه‌های: ناصر مکارم شیرازی، حسین انصاریان، رشید الدین میبیدی.
2. ابن سیده، أبو الحسن علی بن اسماعیل، المحکم والمحیط الاعظم، تحقیق: عبدالحمید هندادی، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، 1421 ق
3. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: محمد هارون عبدالسلام، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1404 ق
4. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت - لبنان: دار صادر للنشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، 1414 ق.
5. الجوهري، أبو نصر اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية)، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، بیروت - لبنان: دار العلم للملایین، الطبعة: الرابعة 1407 ق. 1987 م.
6. حسن جبل، محمد حسن، المعجم الاشتقاقی الموصول لألفاظ القرآن الکریم (مؤصل بیان العلاقات بین ألفاظ القرآن الکریم بأصواتها و بین معانیها)، القاهرة: مکتبة الآداب، الطبعة: الأولى، 2010 م.
7. الخولي، محمد علی، علم الدلالة (علم المعنى)، الاردن، دار الفلاح للنشر و التوزیع، 2001 م.
8. راتب المصری، حسان احمد، اللفظ الفريد في القرآن المجید، منشورات الهيئة العامة السورية للكتاب، وزارة الثقافة، دمشق، 2011 م.
9. راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان السداودی، بیروت - دمشق: دار القلم، الدار الشامیة، الطبعة: الأولى - 1412 ق.
10. الزبيدي، محمد بن حمد بن عبد الرزاق الحسيني، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: مجموعة من المحققين، ناشر: دار الهدایة، لاتا (بی تا).
11. الزجاج، أبو إسحاق ابراهيم بن السري بن سهل، معاني القرآن وإعراجه، تحقیق: عبد الجليل عبده شلبی، بیروت - لبنان: عالم الکتب، الطبعة الأولى، 1408 ق - 1988 م.
12. سیوطی، جلال‌الدین، الإقتان في علوم القرآن، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1394 ش - 1974 م.
13. الشيباني التبريزي، أبو زكريا يحيى بن علي بن محمد، شرح القوائد العشر، عنيت بتصحيحها وضبطها والتعليق عليها للمرة الثانية: إدارة الطباعة المنيرية، 1352 ش.
14. صفوى، كورش، درآمدی بر معناشناسی، چاپ پنجم، انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)، 1392 ش.
15. الطريحي، فخر الدين بن محمد، تحقیق: احمد حسینی اشكوري، انتشارات مرتضوى، تهران، چاپ سوم، 1375 ش.
16. عبدالباقي، محمد فواد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، انتشارات حرّ، قم، 1387 ش.
17. الفراهیدی، أبو عبدالرحمن الخليل بن أحمد بن عمرو بن تمیم، كتاب العين، تحقیق: مهدى المخزومى، إبراهيم السامرائي، دار و مکتبة الهلال، بی تا.
18. فهمی حجازی (لاتا)، محمود، مدخل إلى علم اللغة، دار قباء للطباعة و النشر و التوزیع، طبعة جديدة و منقحة، القاهرة.

معناشناسی توصیفی تکامد اسمی منهاج و آسیب‌شناسی سه ترجمه‌ی آن (میبدی، مکارم شیرازی و انصاریان) // 27

19. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم، 1371 ش.
20. کراع النمل، علی بن الحسن الهنائی الأزدی، المنتخب من غریب کلام العرب، تحقیق: د محمد بن أحمد العمری، مملکة العربیة السعودیة: جامعة أم القرى (معهد البحوث العلمیة وإحياء التراث الإسلامی)، الطبعة: الأولى، 1409 ق - 1989 م.
21. کریمی‌نیا، مرتضی، تکامد در قرآن، تحلیلی بر واژه‌ها و ترکیبات تک کاربرد در قرآن کریم، پژوهشهای قرآن و حدیث، سال چهل و هفتم، شماره دوم، ص 247 تا 284، پاییز و زمستان 1393 ش.
22. مختار عمر، احمد، علم الدلالة، الطبعة الخامسة، القاهرة، عالم الکتب، 1998 ق.
23. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1368 ش.
24. میرلوحی، سید علی، ترادف در قرآن کریم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ اول، 1392 ش.

